هو العلیم

استدلال اخباریین بر وجوب احتیاط در تمام شبهات

استدلال‌های اخباریین و پاسخ‌های اصولیین

سلسله دروس خارج اصول فقه ـ احتیاط ـ جلسهٔ دویست‌وهفتادوهشتم

استاد
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سرّه

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ الله الرَّحمَنِ الرَّحيم

اشكالي از طرف اخباريين و پاسخ به آن در كلام مرحوم آخوند

مرحوم آخوند در تتمهٔ بيانشان اشكالي را از طرف اخباريين وارد مي‌كنند مبني بر اينكه ايجاب احتياط به نفس ادلّهٔ احتياط ثابت است و به‌واسطهٔ اين ايجاب احتياط، عصياني كه متعلق است بر نفس ايجاب احتياط است و احتياجي به اوامر ديگر يا نواهي ديگر كه بيان براي حكم است نيست.

بعد جوابي كه خودشان از اين اشكال مي‌فرمايند اين است كه نفس ايجاب احتياط في‌حدّنفسه تا وقتي كه واصل نباشد و مكلف علم نداشته باشد اين نمي‌تواند بيان باشد. بناءً‌علىٰ‌هذا اين مسئلهٔ ايجاب احتياط به نفس دليل، در ظرف عدم وصول به مكلف، ديگر نمي‌تواند دراين‌صورت واجب باشد؛ چون شرط وجوب احتياط عبارت از وصول به مكلف است. بنابراين نفس خود احتياطي كه در لسان ادلّه هست في‌حدّنفسه دلالت بر ايجاب نخواهد كرد؛ چون شرط هنوز حاصل نشده است.[1]

نقد جواب مرحوم آخوند

اشكالي كه بر اين مطلب مي‌شود وارد كرد اين است كه قائلين به احتياط مثل اخباريين در مسئلهٔ ايجاب احتياط حكمشان مانند ساير اوامر و نواهي نفسيه است؛ يعني همان‌طوري‌كه دليل دالّ بر شرب خمر و حرمت شرب خمر خودش في‌حدّنفسه دالّ بر حرمت است اما تنجّز و فعليت آن ـ حالا فعليت را بگوييم نه تنجّز ـ متوقف بر وصول و بلوغ به مكلف است، در مسئلهٔ احتياط هم قضيه همين است يعني نفس ادلّه، مثبت وجوب است، ولي تنجّز اين مسئلهٔ احتياط يا بنا بر يك قولي فعليت آن يعني به عبارت ديگر الزام، آن الزام متوقف بر وصول است مانند ساير اوامر و نواهي نفسيه، قضيهٔ احتياط هم همين است. آن‌وقت ديگر روي اين جهت خود ايجاب احتياط في‌حدّنفسه دلالت بر حرمت مخالفت با احتياط مي‌كند و به هركسي كه واصل باشد، خب اين ايجاب احتياط ملزم است و به هركسي كه واصل نباشد، مثل ساير ادلّه‌اي كه دالّ بر حرمت يا وجوب است، آن‌هم دراين‌صورت ملزم نخواهد بود و آن شخص براي اين مسئله بايد به ادلّهٔ ديگر مراجعه كند؛ ادلّهٔ عقليه و يا فرض كنيد ادلّهٔ نقليهٔ ديگر. اين جوابي است كه از اين كلام مرحوم آخوند مي‌شود داد.

اشكالي ديگر از طرف اخباريين

يك اشكالي در اينجا مي‌شود بر اين بيان وارد بشود يعني از طرف اخباريين در اين مسئله مي‌شود وارد بشود و آن اين است كه مگر شما هلاكت را موجب ايجاب احتياط نمي‌دانيد؟! يعني هلاكت موجب احتياط، احتياط واصل است، پس اگر در لسان ادلّه‌اي، شبهه مساوي با هلاكت باشد و ورود در شبهات مانند وارد شدن در هلاكت است، پس به‌نحو إنّ، كشف مي‌كنيم از وجوب احتياط؛ وجوب ايجاب احتياط واصل، يعني احتياط واصل واجب است، درصورتي‌كه هلاكت در لسان دليل احراز شده باشد. اين اشكالي است كه از طرف اخباريين بر اين مبنا مي‌شود وارد بشود.

بنابراين اگر ما در جايي بر لسان دليل، ورود در شبهات را مساوي ورود در هلكات دانستيم به‌نحو إنّ، كه اثبات معلول از ناحيهٔ علت است، از اينجا اثبات مي‌كنيم كه پس بايد احتياط واجب باشد تا آن وجوب احتياط موجب تحرّز از وقوع در هلاكت كه همان وقوع در شبهه باشد بشود.

جواب آيت‌الله حكيم به اشكال دوم

مرحوم آقاي حكيم نسبت به اين اشكال جواب مي‌دهند؛ جواب ايشان اين است كه در قضيهٔ ايجاب

---

[1] . جهت اطلاع بيشتر رجوع شود به ***كفاية الأصول***، ج ۱، ص ۳۴۵ و ۳۴۶.

شبهه هلاكت را، كه هلاكت موجب وجوب احتياط واصل است، علت براي احتياط همان وجوب احتياط عبارت از هلاكت است، آن در جايي است كه هلاكت با دليل ديگري قبلاً احراز شده باشد؛ وقتي كه هلاكت با دليل ديگر احراز بشود بنابراين ما بهنحو إنّ، استكشاف از ايجاب احتياط هم دراينصورت مي‌كنيم.

بنابراين روي اين جهت اگر ما دليل ديگري غير از خود همين دليل نداشته باشيم، اين استكشاف موجب ايجاب احتياط بهنحو دليل دوري خواهد بود و ما هم دليل ديگري غير از نفس اين ادلّه نداريم؛ يعني نفس همين ادلّهٔ: «قِف عِند الشُّبهة فإنَّ الوقوفُ عِندَ الشُّبُهاتِ خَيرٌ مِنَ الاقتِحامِ فِي الهَلَكاتِ»، شبهه مساوي با هلاكت است در ساير اين ادلّه كه نيست.

بنابراين اگر در جايي ما دليل داشتيم كه ورود در شبهه مساوي با هلاكت است، آن‌وقت در اينجا اگر احتياطي بيايد، چون اين احتياط معلول براي هلاكت است و هلاكت، خودش في‌حدّنفسه موجب وجوب احتياط است پس احتياط در اينجا واجب مي‌شود. اما اگر هلاكت در نفس خود دليل است، يعني در نفس خود اين حديث، هلاكت مساوي با شبهه است، بنابراين اگر ايجاب احتياط به‌واسطهٔ خود اين دليل ثابت بشود بنابراين دليل، دليل دوري خواهد بود و هو مُمتنعٌ. چرا؟! چون ايجاب احتياط در اين دليل متوقف بر ثبوت هلاكت است و ثبوت هلاكت در لسان دليل متوقف بر ايجاب احتياط است. يعني اگر مخالفت با اين احتياط بكند، اين مخالفت موجب هلاكت است، معنايش اين است. وقتي مي‌گويد كه «قِف عِند الشُّبهة فإنَّ الوقوفُ عِندَ الشُّبُهاتِ خَيرٌ مِنَ الاقتِحامِ فِي الهَلَكاتِ» اين ايجاب احتياط در نفس دليل، متوقف بر وجود هلاكت است و وجود هلاكت متوقف بر ايجاب احتياط است؛ اگر احتياط واجب نباشد هلاكت هم نيست؛ بنابراين اين دليل، دليل دوري خواهد بود. اين جواب مرحوم آقاي حكيم نسبت به اين مسئله است.[1]

نقد جواب آيت‌الله حكيم به اشكال اخباريين

و فيه ما لا يَخفى؛

نقد اول

اولاً خود اثبات هلاكت بر شبهه كفايت مي‌كند به تقدّم دليلي و به تقدّم روايتي از معصومين؛ يعني اگر فرض كنيد از رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم يا از اميرالمؤمنين عليه‌السّلام روايتي آمد كه يا أيها الناس إنّ فى الشُّبهاتِ هَلاكة يا فرض كنيد لا تَقتَحِموا فى الشُّبهات فَإنّ الاقتحامَ فى الشُّبهات هو يوجبُ الهلاكة، يا الهلاكةُ فى الشبهات يك همچنين دليلي باشد ـ تقدّم، متقدّم باشد ـ بعد خود همين دليل موجب مي‌شود كه دليل بعدي كه ناظر بر دليل اول است، دراينصورت مصحّح دوريّت باشد يعني دليل اول اثبات هلاكت را بر شبهه مي‌كند بعد دليل بعدي مي‌آيد و ناظر بر دليل اول، ايجاب احتياط را ثابت مي‌كند، اين اشكالي ندارد.

اينكه ايشان مي‌گويند كه در غير از اين حديث ما نداريم، ما فقط يك حديث كه نداريم؛ بلكه بيست‌تا حديث داريم، سي‌تا حديث راجع به شبهات و راجع به احتياط و ايجاب احتياط و ورود در شبهات و اينها داريم «[فمَن تَرَكَ ما اشتَبَهَ عليهِ مِن الإثمِ فهو لِما استَبان لهُ أترَكُ] و المَعاصى حِمَى الله» مگر ما نداريم؟! يا مثلاً «قِف عِند الشُّبهة فإنَّ الوقوفُ عِندَ الشُّبُهاتِ خَيرٌ مِنَ الاقتِحامِ فِي الهَلَكاتِ» يا مثلاً «فَعَلَيكُم بِالاحتياطِ حَتَّى تَسألوا عَنهُ فَتَعلَموا» و امثال‌ذلك، اين رواياتي كه مربوط به شبهات هست كه شبهه را مساوي با هلاكت مي‌دانند، تقدّم يكي از اين احاديث كفايت مي‌كند براي تصحيح ايجاب احتياطي كه بعد از اين حديث مي‌آيد و ديگر دور هم لازم نمي‌آيد.

من‌باب‌مثال در مورد قضيهٔ قصد قربت و قصد وجه همين حرف را مي‌زنند و مي‌گويند كه به

---

[1]. *حقائق الأصول*، ج ۲، ص ۲۴۲.

نفس دليل نمي‌شود اثبات تقرب و اثبات وجه كرد. خب اين حرف را مي‌زنيم مي‌گوييم كه قبلاً مولا بيايد بگويد كه صَلّ بهذا الكيفيه، بعد مولا در دليل ديگر بگويد كه يَجب فى الصلوة قصدُ النيّة و يا قصد الوجوب يا قصدُ المولوية و امثال‌ذلک. اين اشكال ندارد البته در همين قضيه هم اشكال وارد شده، ولي ما حالا كاري نداريم و مي‌شود با همين كيفيت رفع دوريّت را كرد. اين جواب اول بود.

نقد دوم

اما جواب دوم اينكه حتي نسبت به خود دليل اشكالي ندارد. ببينيد صحبت در اين نيست كه آن هلاكتي كه متوقف بر شبهه است آن هلاكت متوقف بر مخالفت بر وجوب احتياط است. مسئله اين‌طور نيست! يعني لسان دليل كه مي‌گويد: «قِف عِند الشُّبهة فإنَّ الوقوفُ عِندَ الشُّبُهاتِ خَيرٌ مِنَ الاقتِحامِ فِى الهَلَكاتِ» آن هلاكتي كه در اينجا نتيجهٔ براي امر به وقوف است آن هلاكت مترتب بر مخالفت بر اين ايجاب احتياط نيست؛ تااينكه شما بگوييد كه درصورتي هلاكت متحقق است كه ايجاب احتياط باشد و درصورتي ايجاب احتياط است كه هلاكت متوقف باشد و اين دور است و دور پيش مي‌آيد. نه‌خير!

ببينيد در لسان دليل: «قِف عِند الشُّبهة فإنَّ الوقوفُ عِندَ الشُّبُهاتِ خَيرٌ مِنَ الاقتِحامِ فِى الهَلَكاتِ» اين هلاكت متوقف بر عدم اتيان امر يا نهي مولا است و به ايجاب احتياط كاري ندارد؛ يعني مربوط نيست و هيچ تعلق و هيچ علاقه‌اي بين هلاكتِ در ذيل حديث با ايجابِ احتياط در صدر حديث نيست. آن هلاكت مربوط به اين ايجاب احتياط نيست، آن هلاكت مربوط به مخالفت با امر و يا با مخالفت با نهي مولا مي‌شود؛ منتها اين ايجاب احتياط كشف مي‌كند از هلاكتي كه مترتب بر اوامر و نواهي مفروضه است، نه‌اينكه اين هلاكت متوقف بر مخالفت خود اين ايجاب احتياط است كه اين ايجاب احتياط خودش ايجاب مولوي بشود تا اينكه اين ايجاب مولوي خودش ايجاد مفسدهٔ نفس‌الأمريه بكند و آن مفسدهٔ نفس‌الأمريه موجب هلاكت بشود، نه‌خير! اين قضيهٔ ايجاب احتياط قضيهٔ كشفي است نه قضيهٔ مولوي، منتها ارشادي محض نيست بلكه جنبهٔ طريقي دارد. خيلي فرق مي‌كند كه يك امري فقط جنبهٔ مولويت محضه داشته باشد مانند صلّ، يك امري جنبهٔ طريق به واقع دارد و خودش فيحدّنفسه الزامي ندارد بلكه فقط صرف احراز واقع و جنبهٔ طريقيت واقع در اين امر لحاظ مي‌شود.

تحليل ماهيت ايجاب احتياط

مسئلهٔ ايجاب احتياط از همين باب است؛ مخالفت بر نفس ايجاب احتياط مِن حيث هوهو، موجب عقاب نيست؛ بلكه از باب ترك آن واقع است كه مكلف آن واقع را ترك مي‌كند، منتها شارع در صدد بيان اين مسئله نيست.

اوامر مولويه بدون لحاظ مصالح و مفاسد نفس الامرى

من‌باب‌مثال خدمتتان اين مسئله را مي‌خواهم عرض كنم؛ ببينيد يك وقتي مولا اصلاً به مصلحت و به مفسدهٔ آن فعل كاري ندارد، مولا مي‌گويد كه بايد الآن اين شارع [جاده] از اين محل عبور بكند، اگر شما هزارتا دليل هم بياوريد و بگوييد كه آقا اين عبور شارع از اين محل موجب مفسده است، او مي‌گويد كه چون امر، امر من است بايد اطاعت كنيد و كاري ندارد به اينكه الآن اين شارع كه از اين محل كشيده مي‌شود موجب صلاح اين محل است يا موجب فساد است، آيا راه كم مي‌شود يا راه زياد مي‌شود، به اين مطالب كاري ندارد! [بلكه] او مي‌گويد كه اراده و مشيت من تعلق گرفته است، خواب ديده‌ام بايد شارع و جاده را از اين محل كشيد! درست شد؟! پس مخالفت بر اين امر، مخالفت نفسيه است اين مخالفت، مخالفت مولويه است ولو اينكه مصلحت بر خلاف باشد، اين مخالفت، مخالفت نفسيه و مخالفت مولويه مي‌شود.

در اوامر عاديه كه وجوب صلاة يا وجوب صوم است يا حرمت خمر است در تمام اينها ما اصلاً كاري به مصلحت و مفسدهٔ نفس‌الأمريه نداريم؛ بلكه نفس مخالفت با اوامر و نواهي مولا در اين موارد موجب فسق و موجب عقاب است. حالا سواءٌ اينكه اين خمر در واقع مصلحت داشته باشد يا مصلحت نداشته باشد؛ چون مولا گفته كه الخمر حرامٌ يَجب الاحتراز عنه، چون مولا گفته است كه صلّ، يَجبُ

الإتيان ولو اينكه صلاة در واقع مفسده دارد كه ندارد، ولي به آن كاري نداريم.

اوامر مولويه با لحاظ جنبهٔ طريقيت

قسم دوم از اوامر مولويه، ولو اينكه جنبهٔ مولوي دارد در كيفيت القاء از طرف مولا لحاظ طريقيت شده است، يعني مولا مي‌خواهد بگويد كه اين جاده‌اي كه الآن مي‌گويم كه از اينجا بكشيد به‌خاطر مصلحتي است كه در اينجا است. آن مصلحت را شما نمي‌دانيد، آن مصلحت را من مي‌دانم. نمي‌گويد كه بايد از اينجا بكشيد. درست شد؟! بنابراين اگر شخصي بيايد بر اين امر مولا مخالفت بكند، اگر مصادف با واقع شد كه موجب عقاب است يعني مخالفت موجب عقاب است. مولا مي‌گويد كه از اين جاده عبور كن و از اين جاده عبور نكن. اگر موجب واقع شد و لصوص در اين جاده بودند، قطّاع الطريق در اين جاده بودند اين به همان عقاب مبتلا مي‌شود يعني به همان مفسده مبتلا مي‌شود، اگر نه، مخالفت كرد ولي لصوص نبودند، قطّاع الطريق نبودند، ضاربي نبود، از باب تجرّي بر مولا در اينجا موجب عقاب مي‌شود؛ ولي قصد و نظر مولا مصلحت است نه نفس آن اراده، بدون رعايت و بدون حكايت از آن مفسده و مصلحت نفس‌الأمريه.

پس ما در اينجا دو نحو اوامر مولويه داريم؛ يك اوامري كه ما به مفسده و مصلحت نفس‌الأمريه‌اش كاري نداريم مثل وجوب صلاة، مصلحت هست نه‌اينكه نباشد ولی ما كاري نداريم و ما نمي‌دانيم؛ مثل اينكه بگويند كه به چه دليل نماز صبح دو ركعت است؟ شما مي‌دانيد به چه دليل دو ركعت است؟ آيا شما اطلاع بر مصلحت ركعتين در صلاة صبح داريد؟ به چه دليل فرض كنيد كه نماز ظهر چهار ركعت است؟ ما اينها را نمي‌دانيم فقط تعبداً قبول مي‌كنيم و اصلاً كاري نداريم به اينكه چه صلاحي مترتب بر اين اربع ركعات است و چه صلاحي مترتب بر ثلاث ركعات در صلاة مغرب است، نمي‌دانيم. ولي يك وقتي مولا گفته كه اين كار را شما بايد انجام بدهيد به‌خاطر آن مصلحتي كه من در اينجا مي‌دانم.

تلميذ: همين مي‌شود نفسيت.

استاد: نه‌خير نفسيت نيست.

تلميذ: گرچه حكايت است ولی خودش يک نوع نفسيت است.

استاد: كيفيت بيان مولا فرق مي‌كند؛ يک وقتی مولا مي‌گويد كه شما بايد از اين طريق حركت كنيد والسّلام و مي‌گوييد كه به چه دليل؟! مي‌گويد كه به شما مربوط نيست، فضولی موقوف، تمام شد. يک وقت مي‌گويد كه به اين دليل عمل بكن مثلاً چون اين جاده نزديک‌تر است و زودتر تو را به مقصد مي‌رساند؛ دليل را ذكر مي‌كند. كيفيت بيان فرق مي‌كند. در اينجا اين امر مولوی صرف نيست بلكه مولوی طريقی است؛ يعنی برای طريق احراز واقع مولا مي‌آيد اين امر را بيان مي‌كند و مخالفت بر اينجا صرف مخالفت بر مولا تلقی نمي‌شود. مي‌گويد كه چون مخالفت با مولا از حيث اينكه به اين امر مولا توجه نكرده، الآن در اينجا عقابش مي‌كنند، چون در اينجا اين مصلحتی را كه مولا برايش درنظر گرفته اين مصلحت را اتيان نكرده است [عقابش مي‌كنند]. درحالی‌كه اين‌هم تجرّی است آن‌هم تجرّی است هردو تجرّی هستند؛ ولی كيفيت اين قيام عبد درقبال اين امر با كيفيت قيام عبد درقبال اين امر مختلف است؛ در آنجا تعبّد محض است و در اينجا تعبد به اضافهٔ طريقيت است.

جنبهٔ طريقيت در اوامر احتياطيه

در اوامر احتياط و اوامر شبهات و اينها مسئله از اين قبيل است؛ يعنی آن هلاكت مترتب بر مخالفت با امر و مخالفت با نهی است، نه بر مخالفت بر اين ايجاب احتياطی كه همين الآن شارع دارد مي‌گويد. خدا مي‌گويد كه به من مربوط نيست! يا من امری را گفته‌ام يا نگفته‌ام! من به‌خاطر صلاح تو احتياط را واجب مي‌كنم! و اين غير از صلّ است در صلّ نمي‌گويد كه به‌خاطر صلاح تو بلكه مي‌گويد كه بايد انجام بدهی و من به صلاح و مفسده اصلاً كاری ندارم، انجام بده و اگر ندهی پدرت را هم درمی‌آورم. امر به احتياط مي‌گويد كه به‌خاطر صلاح تو من مي‌گويم كه احتياط واجب است. به‌خاطر اينكه اتيان آن امر واقع ـ مفروضه و محتمله ـ را بكنی من احتياط را واجب مي‌كنم اگر اين احتياط را

واجب نکنم تو قضیه را سست می‌گیری، برای اینکه قضیه را سست نگیری و حتماً به آن مصلحت ملزمه و مفسدهٔ موبقه برسی، برای آن احتیاط را واجب می‌کنم. آن‌وقت این می‌شود طریق و دیگر مولوی صرف نیست. درست شد؟! پس دور هم لازم نمی‌آید یعنی وقتی که می‌گوید: «قِف عِند الشُّبهة فإنَّ الوقوفُ عِندَ الشُّبُهاتِ خَيرٌ مِنَ الاقتِحامِ فِي الهَلَكاتِ» این هلاکت مترتب بر این ایجاب احتیاط نیست بلکه علت برای ایجاب احتیاط است نه‌اینکه معلول.

در کلام آقای حکیم جنبهٔ معلولیت در اینجا لحاظ شده است اما ما می‌گوییم که علت است. آن معلول است برای آن اوامر و نواهی محتمله، معلول اوست. برای عدم احتراز از آن هلاکت و وصول به مصلحت ملزمهٔ آن اوامر شارع می‌آید احتیاط را واجب می‌کند. بنابراین درصورت مخالفت، به‌خاطر مخالفت با آن اوامر عقاب می‌شود و درصورت عدم مخالفت به‌خاطر تجرّی بر مولا عقاب می‌شود؛ حالا مولا دیگر خودش می‌داند که عقابش بکند یا عقاب نکند، این دیگر در اینجا به‌خاطر عدم اتیان به آن اوامر عقاب نمی‌شود؛ چون امری در کار نبوده است نهی‌ای نبوده است؛ بلکه به‌خاطر این عنایتی که مولا به او داشته و او مخالف با آن عنایت و اهتمام عمل کرده است از این باب می‌رود در باب تجرّی و کَم بینهم بونٌ بعید؛ بین اینکه ما آن هلاکت را موجب ایجاب احتیاط بدانیم یا اینکه آن هلاکت را معلول برای اوامر و نواهی محتمله بدانیم. این مسئله‌ای است که بر این باب مترتب می‌شود.

آقای شیخ ... یک نکتهٔ خوبی در اینجا متذکر شدند و آن اینکه اگر مقصود مولا اتیان واقع است بنابراین بین اوامر ارشادیه که ﴿أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡ﴾[1] است ـ حالا بنا بر اینکه ما آن را صرف اوامر ارشادیه بدانیم ـ یا اینکه اوامر ارشادیه‌ای که مولا می‌گوید: آنچه را که من امر کردم شما اتیان کنید، مثل اینکه مولا در یوم الخمیس بگوید که أکرم العلماء یوم الجمعة بعد بیاید بگوید که مثلاً إفعل ما أمرتُک به یوم السبت این چه امری می‌شود؟ امر ارشادی می‌شود و مخالفت بر این امر عقاب ندارد؛ مخالفت بر امر یوم السبت عقاب دارد، نه مخالفت بر امر یوم الخمیس؛ چون آن ارشاد صرف است و هیچ امری بر آن مترتب نمی‌شود. فرقش در این است که در امر ارشادی، عنایت مولا فقط به صرف تأکید است و اضافهٔ بر تأکید، کلام مولا دیگر پیام و بلاغ ندارد. مقصود از کلام مولا فقط یادآوری و تذکر نسبت به اوامر و نسبت به نواهی است ولی در طریقیت، خودش غیر از آن جنبهٔ تأکید، بیان حکم است؛ یعنی اگر این مولا این اوامر طریقی را بیان نکند لعل اینکه این مکلف در اشتباه قرار بگیرد و فرض کند در موارد شبهه احتراز لازم نیست و ابتلاء و ورود در شبهات اشکالی ندارد. برای احتراز و کفّ مکلف در ورود این مسئله این اوامر طریقی مولوی در اینجا می‌آید. بنابراین از این حیث می‌توانیم بگوییم که این اوامر مولوی شبیه به اوامر مولویهٔ صرفه است.

اشکال سوم از طرف اخباریین: تنظیر ادلهٔ احتیاط با آیهٔ ﴿وَمَن يَقۡتُلۡ مُؤۡمِنٗا مُّتَعَمِّدٗا فَجَزَآؤُهُۥ جَهَنَّمُ﴾

آقای حکیم این اشکال را مطرح می‌کنند که ادلّهٔ احتیاط مثل آیهٔ شریفه می‌ماند؛ ﴿وَمَن يَقۡتُلۡ مُؤۡمِنٗا مُّتَعَمِّدٗا فَجَزَآؤُهُۥ جَهَنَّمُ﴾[2] الآن به نفس این آیه، اثبات حرمت می‌شود یا نمی‌شود؟! به نفس این آیه اثبات حرمت می‌شود و خود همین آیه یَسیرُ بیاناً؛ پس دیگر احتیاج به حکم دیگر نداریم که مثلاً لا تَقتل نَفساً

---

[1] . سوره نساء (۴) آیه ۵۹. ***نور ملکوت قرآن***، ج ۳، ص ۳۸۶:
«از خدا اطاعت کنید، و از پیغمبر و صاحبان امری که از شما هستند اطاعت کنید!»

[2] . سوره نساء (۴) آیه (۹۳). ***نور ملکوت قرآن***، ج ۲، ص ۳۲:
«و کسی که مؤمنی را از روی عمد بکشد، پاداش وی جهنم است.»

این آیه جنبهٔ اخباری را دارد که خودش موجب حکم است. ادلّهٔ احتیاط هم همین‌طور هستند؛ «قِف عِند الشُّبهة فإنَّ الوقوفُ عِندَ الشُّبُهاتِ خَيرٌ مِنَ الاقتِحامِ فِي الهَلَكاتِ» نفس این روایت و این حدیث و نفس این دلیل خودش بیان است و موجب ایجاب احتیاط است. چه فرقی بین این و مانحن‌فیه هست؟![1]

پاسخ آیت‌الله حکیم

جوابی که ایشان می‌دهند این است که ایشان می‌فرمایند: شکی نیست که عمل به ظاهر آیه بحدّ نفسه ممکن نیست؛ چون آیه در مقام اخبار است و در مقام انشاء نیست و برای حمل این آیه بر معنای صحیح، اقرب وجوه این است که این آیه را کنایه از حرمت قتل نفس مؤمن بگیریم و وقتی که آیه کنایهٔ از حرمت قتل نفس شد، یَسیرُ بیاناً برای قتل نفس. ولی در مانحن‌فیه این‌طور نیست این حدیث «قِف عِند الشُّبهة فإنَّ الوقوفُ عِندَ الشُّبُهاتِ خَيرٌ مِنَ الاقتِحامِ فِي الهَلَكاتِ» در اینجا باید اثبات هلاکت را ابتدائاً بکند که اثبات هلاکت، ـ بنا بر آن فرض دوری که ما گفتیم ـ خودش باید به‌واسطهٔ یک امر دیگری ثابت بشود که آن امر دیگر یَسیرُ بیاناً و أنّیٰ لَنا بإثبات ذلک. یعنی وقتی ما می‌گوییم که «قِف عِند الشُّبهة فإنَّ الوقوفُ عِندَ الشُّبُهاتِ خَيرٌ مِنَ الاقتِحامِ فِي الهَلَكاتِ» هلاکت در جایی است که در آنجا بیان وجود داشته باشد و اگر بیان در آنجا وجود نداشته باشد، خب هلاکت هم در آنجا نیست چون عقاب مترتب بر بیان است و با وجودِ بیانِ محتمل، عقاب هم محتمل می‌شود و دیگر عقاب، عقاب منجَّز نخواهد بود. این‌هم جوابی است که ایشان می‌دهند.[2] اما جوابش همین است که ما عرض کردیم بر اینکه خود آن هلاکت یعنی احتمال هلاکت موجب ایجاب احتیاطی است که در صدر است و آن احتیاجی به یک بیان دیگر ندارد. جوابش این است.

بحث روایات و ادلّهٔ اخباریین راجع به این مسئله تمام شد و إن‌شاءالله دلیل عقل را از نقطه‌نظر اخباریین بیان می‌کنیم. البته ما هنوز مسئله را جمع نکرده‌ایم و بعد از اینکه دلیل اخباریین هم تمام شد، آن موقع ما دیگر راجع به موارد احتیاط و وجوب احتیاط و یا مثلاً حُسن احتیاط در موارد مختلفه صحبت می‌کنیم.

اللهم صل علی محمد وآل محمد

---

[1] . ***حقائق الأصول***، ج ۲، ص ۲۴۲.

[2] . ***همان.***